چونان شعلۀ آتش از برای دشمنان

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## چونان شعلۀ آتش از برای دشمنان

## فاروق ایزدی‌نیا

از جمله الواح مبارکی که تقریباً در کلّیه خانواده‌های بهائی، برای تسلّی خاطر، یا عشق وفیر به نفس لوح، یا موارد دیگر زیارت می‌شود، لوح مبارک احمد است که در ادرنه از قلم حضرت بهاءالله عزّ نزول یافت.

تحوّلی که این لوح مبارک در احمد یزدی، مخاطب آن، ایجاد نمود بارها بیان شده است. او پس از دریافت لوح، با آن که سخت مشتاق لقای محبوبش بود، از این دیدار صرف نظر کرد، و طبق امر مولایش راهی ایران شد تا پیام حق را به مشتاقان و مستعدّان ابلاغ نماید و طریق حقّ و حقیقت بنماید و ظهور موعود بیان را به پیروان حضرت ربّ اعلی بشارت دهد.

از جمله عباراتی که در این لوح مبارک نازل شده و بعضاً مورد انتقاد غیربهائیان قرار گرفته، جملهء "کن کشعلة النّار لأعدائی و کوثر البقا لأحبّائی" است که آن را دالّ بر رفتار دوگانه با دوست و دشمن قلمداد نموده‎اند و با اصل محبّت بی قید و شرط و معاشرت با روح و ریحان با پیروان جمیع ادیان در تضادّ یافته‌اند. به نظر رسید، اگر به دیدگاه امر مبارک در این خصوص اشارتی گذرا شود، شاید در روشن شدن موضوع و رفع این تفکّر نادرست کمکی نماید. اگرچه هر نفسی باید نظر به انصاف داشته و با دیدگاهی بی‌طرف به موضوع بنگرد و از خدایش بخواهد که در اتّخاذ موضع و قضاوت عادلانه به او مساعدت فرماید.

قبل از آن که وارد بحث اصلی شویم، به این نکته اشاره می‌شود که کلام واحد می‌تواند تأثیری دوگانه در طالبان و منکران داشته باشد و ابداً لزومی ندارد که تصوّر شود که کوثر حیات و شعلۀ نار دو امر جداگانه هستند. حضرت بهاءالله در لوحی به امضاء کاتب وحی می‌فرمایند، "انشاءالله آن محبوب به کمال قدرت و قوّت بر امر الهی قیام نمایند و بگویند آنچه را که به منزلۀ روح است از برای طالبان و به مثابۀ نار است از برای جاحدان و منکران" (مجموعه آثار قلم اعلی، ج28، ص22). در واقع، نار برای رفع افسردگی و پژمردگی است؛ یعنی برای ایجاد طراوت در نفوسی که فاقد روح حیاتند و باید از خمودت نجات یابند. در اینجا آتش است که نقش مهمّی ایفا می‌کند. و کوثر، یعنی آب حیات، نیز برای رفع تشنگی است. بدین لحاظ اگر شخصی بتواند هر دو نقش را در آن واحد ایفا کند، در سبیل الهی قدمی مؤثّر برداشته است. بدین علّت است که حضرت عبدالبهاء خطاب به احبّای الهی می‎فرمایند، "کونوا یا احبّاءالله لکلّ ظمآنٍ سلسبیلاً عذباً فراتاً و لکلّ میّتٍ روحاً حیّاً و لکلّ مخمودٍ ناراً و لکلّ مأیوسٍ رجاء" (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شمارۀ 88، ص75-174).

**دشمن کیست؟**

در فرهنگ سخن سه تعریف برای دشمن آورده شده است: 1) آن که نسبت به کسی یا چیزی حسّ مخالفت، بدخواهی، و کینه‌توزی دارد؛ 2) شخص، گروه، یا کشوری که با دیگری در حال جنگ است؛ 3) (مجازاً) آنچه برای کسی یا چیزی به شدّت زیان‌آور باشد. فرهنگ معین فقط یک تعریف بیان می‌کند: آن که بدخواه دیگری است. دهخدا اینگونه نوشته است: آنکه عداوت می کند به شخص و کسی که ضرر می رساند. حریف مخالف و ضد و معارض و مبغض. در این مورد به چند نکته در اعتقادات بهائی باید توجّه داشت:

اوّلاً) "انسان باید در جمیع شئون و احوال سماحت داشته باشد، دشمن را دوست شمرد و بدخواه را خیرخواه بداند نه آن که دشمن را دشمن بداند و مدارا نماید و مبغض را مبغض بداند و حُسن اخلاق بنماید. [حضرت بهاءالله] می‌فرماید اینگونه عمل نمودن تزویر است، حقیقت ندارد. بلکه شما باید دشمن را دوست ببینید و بدخواه را خیرخواه بدانید و به این دستورالعمل معامله کنید، یعنی محبّت و مهربانی و خیرخواهی شما حقیقی باشد نه مدارا. زیرا مدارا به یک درجه تزویر است." (نقل نطق حضرت عبدالبهاء، از ص98 بهاءالله و عصر جدید)؛ این از آن جهت است که انسان باطناً دارای فطرتی روحانی است که همان حقیقت انسانی باشد و تنها از او است که محبّت و خیرخواهی تجلّی می‌کند و باید این کینونت معنوی و حقیقی را ناظر بود تا شخصیت باطنی و حقیقی بیدار و فعال شود و شخصیت خارجی را نیز تقلیب و تجدید نماید؛

ثانیاً) "کسانی را که خودشان را مخالف ما می‎دانند، نمی‌گوییم دشمنان ما؛ برای این که ما برای دشمن معنی قائل نیستیم و هیچکس را هم دشمن خودمان نمی‌دانیم. بنابراین می‌گوییم کسانی که خودشان را مخالف ما می‌دانند (که نباید بدانند چون ما مخالف هیچکس نیستیم)" (دکتر داودی – مقالات و رسائل در مباحث متنوّعه، ص77)؛

ثالثاً) در معنای کلمهء خصم: "این اصطلاح خصم اصطلاح متداول و رایج در قرون وسطی بود، به همین صراحت. در منطق می‎گفتند اگر خصم چنین بگوید، در جواب او چنین باید گفت. کلمهء "خصم" یعنی شخص مناظر را، شخصی را که طرف بحث ما است، درست به صراحت عنوان خصم به او دادند. اگر دشمن اینطور گفت تو در جواب اینطور بگو. پس به این ترتیب لااقل طرف بحث اگر دشمن جنگ ما نباشد، حریف مسابقهء ما شده و پیداست که اگر این روش مورد قبول قرار بگیرد، دیانت که اصل آن بر صفا و وفا و صمیمیت و صداقت باید باشد چه معنی پیدا می‌کند. ما این کار را نمی‌کنیم. برای این که به آن سرنوشت نمی‌خواهیم دچار شویم. ما این کار را نمی‌کنیم برای این که نمی‌خواهیم کسی را به عنوان خصم در مقابل خود قرار دهیم و خودمان به قصد خصومت در مقابل او قرار بگیریم. اینها از ما و از دین ما که دین صلح و صفا و وفاق و وفا است دور باد" (دکتر داوودی – همان مأخذ، ص148).

رابعاً) در تعریف دشمن در این مقام به گفتار دیگری از دکتر داودی استناد می‎شود که به زیبایی تام آن را تعریف می‌کند و نحوهء رفتار با آنها در این امر مبارک را توضیح می‎دهد. توضیحات ایشان در واقع به قسمتی از لوح احمد مربوط می‎گردد: "وقتی بیان دوست و دشمن می‎فرمایند (البتّه دشمن منظور کسانی هستند که خود را دشمن امر بهائی و دشمن حضرت بهاءالله می‌گیرند والّا نه آن حضرت با کسی دشمنی دارند ونه امر آن حضرت تجویز دشمنی می‎کند)، دعوت می‎فرمایند که اگر از کسانی که خود را دشمن می‎دانند و در این راه سالکند، حزنی در راه من به تو وارد آید یا به خاطر من حمله‌ای به تو شود و یا ضربتی بر تو وارد کنند، مضطرب مباش و به خدا توکّل کن. زیرا مردمی که به تو بد می‎کنند، در راه اوهام قدم بر می‌دارند، خدا را به چشم خود نمی‌بینند و نغمهء الهی را به گوش خود نمی‌شنوند. در واقع آنان که بد می‌کنند از جمله کسانی هستند که اوهام و ظنون بین آنان و قلوبشان حائل شده است. بنابراین تو نسبت آنها کینه پیدا نکن و آنها را دشمن مگیر. آنها اگر خود را دشمن می‌گیرند، به این علّت است که گوششان بسته است، یعنی به گوش خود نمی‎شنوند؛ چشمشان بسته است، یعنی به چشم خود نمی‌بینند، زیرا اوهام و ظنون بین آنان و قلوبشان حائل شده است (رهائی، به اهتمام دکتر وحید رأفتی، ص42).

خامساً) با احدی نباید دشمنی کرد و هیچکس را نباید دشمن شمرد که جمال مبین می‎فرماید، "أعرِض عن الّذین تجدَ فی قلوبهم غِلّاً مِنَ الله و أحبّائه و لاتکُن للکافرین خصیماً" (نورین نیّرین، ص134).

**شعلهء نار برای دوستان**

شعلهء نار بودن صرفاً برای دشمنان نیست. اگر بدانیم که در اوقاتی در مورد دوستان نیز صادق است، بهتر می‌توانیم پی به معنای واقعی آن ببریم. از جمله مواردی که شعلهء نار سبب اشتعال گشته، داستان جناب آقا سیّد اسمعیل زواره‎ای است که در بغداد از شدّت احتراق به نار اشتیاق جان فدا نمود. جمال مبین در حق او فرموده است، "از جمله محبوب شهدا جناب آقا سیّد اسمعیل زواره‌ای علیه بهاءالله الابهی که به دست خود خود را مقبلاً الی البیت فدا نمود. اگرچه این عمل در ظاهر منکر، ولکن محبّت الهی چنان اخذش نمود که از هر عِرقی از عروقش شعلهء نار ظاهر و باهر" (مائده آسمانی، ج7، ص216).

حضرت عبدالبهاء شدّت اشتیاق خود به احبّاء را نیز به شعلهء نار تشبیه می‎فرمایند، "از جهتی مشغول به تمشيت مهام امور داخله و خارجه و از جهتی مشغول بتحرير اين ورقه ملاحظه کن دل چگونه بنار محبّت احبّاء اللّه مشتعل است که جميع اين موانع مانع نمي‌گردد و قلم به ذکر دوستان و ياد ياران مشغول است و روح به نفحات محبتّشان پر روح و ريحان" (مکاتیب عبدالبهاء، ج8، ص108).

این شعلهء نار می‌تواند سبب اشتعال احبّای الهی گردد. در مقامی حضرت عبدالبهاء به این نکته نیز اشارتی دارند: "طوبی لک ثمّ طوبی لک لاأکاد أنسی أیّام العراق یوم الإشراق حینما کنتَ کشعلةِ النّار بین الأبرار و الأخیار تحرق حرارة حبّک القلوب المنجذبة فی الصّور و النّاس فی وهمٍ و فتور و شغل یلعبون و اسأل‎اللهَ أن یزیدَکَ ثبوتاً و رسوخاً و یضئ بک قلوب الأحرار" (منتخباتی از مکاتیب، ج6، ص416)

شعلهء نار بودن دو تأثیر دارد، تأثیری برای دوستان و تأثیری برای کسانی که با امر الهی خصومت می‎ورزند. حضرت بهاءالله توضیح می‎فرمایند، " قم بین الأخیار و الأشرار باسم ربّک العزیز المختار ثمّ اضرم فی قلوبهم نار ذکری و ثنائی لیزداد به الأوّل و یتوجّه به الآخر" (اقتدارات، ص297).

در این مقام به کلامی از حضرت عبدالبهاء نیز اشاره می‎شود. هیکل مبارک به احبّای الهی توصیه می‌فرمایند که نسبت به سایر نفوس چگونه رفتار نمایند و چگونه آنها را از خمودت نجات بخشند: "کونوا یا احبّاءالله لِکُلّ مارِدٍ شهاباً ثاقباً و لکلّ غافِلٍ عِرقاً نبّاضاً و لکلّ ظلومٍ عدلاً خالصاً و لکلّ جهولٍ علماً کاملاً و لکلّ معانِدٍ برهاناً قاطعاً و لکلّ طالبٍ دلیلاً لائحاً و لکلّ ظمآنٍ سلسبیلاً عذباً فراتاً و لکلّ میّتٍ روحاً حیّاً و لکلّ مخمودٍ ناراً و لکلّ مأیوسٍ رجاءً" (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شمارهء 88، ص175). همانطور که ملاحظه می‌شود، در اینجا نیز "نار" برای نجات از خمودت و سردی است و نه برای سوزاندن؛ در واقع هدایت هیکل مبارک گویای نهایت درجهء الطاف الهی نسبت به بندگان است.

**شعلۀ نار برای هر چه جز خدا**

باید چون آتش بود تا قلوب جمیع نفوس به آتش عشق الهی شعله‌ور گردد و این جز به راضی بودن به رضای الهی و توجّه به وجه او، حاصل نشود. این است که فرمود، "کُن نارالله لما سواه لتشتعل مِنک أفئدة الخلق کذلک أمِرتَ مِن لدن عزیزٍ حکیم" (کتاب مبین، خطّ زین‎المقرّبین، ص201).

**نهی از جدال با دشمن**

با توجّه به روشن شدن کلمهء "دشمن"، یعنی کسی که خود را مخالف با ما می‎داند نه آن که ما او را دشمن یا مخالف بدانیم و در اینجا صرفاً برای تمیز موضوع به کار می‎رود، به ممنوع بودن هرگونه نزاع و جدال با افرادی که مخالف ما هستند، اشارتی می‌شود.

اینگونه افراد معمولاً سعی دارند ما را به مجادله بکشانند، یعنی با تحقیر یا استهزاء یا تهمت و افترا و امثال آن و اهانت به اعتقادات ما، ما را مجبور نمایند که مقابله به مثل نماییم. دکتر داودی چه نیکو این موضوع را بیان کرده است: "مخالفان ما حمله می‌کنند، ایراد می‌گیرند، وچون ما را تصدیق ندارند، چون ما را قبول ندارند، چون ما را بر حق نمی‌دانند، از هر گونه اهانت، از هیچگونه اهانت بهتر است بگوییم، صرف نظر نمی‌کنند. در مورد ما بد می‎گویند، مقدّساتمان را تحقیر می‎کنند، طلعات قدسیّه ‌را که مورد احترام ماست برخلاف احترام نام می‎برند، ناسزا می‌گویند، فحش می‌دهند، سعی می‌کنند نشان بدهند که ما باطلیم، ما بدیم و ما زشتیم ...امّا ما چه حق داریم که به جوابگویی آنها مطابق روش خودشان بپردازیم؟ ما نمی‎توانیم این کار را بکنیم. ما که آنها را قبول داریم، چطور می‌توانیم به ایشان بد بگوییم؟ ... کار ما با کار او هیچ تفاوتی ندارد، چون او هم کاری کرده که مخالف معتقدات ما است. ما هم دراین مقام کاری کردیم که مخالف معتقدات ما است. او به ما تاخته، ما هم به نوبت خودمان به خودمان تاخته‎ایم" (مقالات و رسائل در مباحث متنوّعه، ص161).

در واقع، مقصود اهل بهاء ترویج تعالیم بهائی است نه وارد شدن در مجادله. تلاش طرف مقابل در واقع منصرف کردن ما از نشر تعالیم است در حالی که ما برای تعمیم معارف بهائی و انتشار کلمات الهی تلاش می‌کنیم. این معنی را حضرت عبدالبهاء اینگونه بیان می‎فرمایند، "... هر قدر اجتناب کنند شما نزدیکی طلبید و هر قدر اذیّت کنند شما محبّت بنمایید و آنچه بد بگویند شما ملاطفت فرمایید به هر وسیله که ممکن باشد نهایت دلجویی را از آنها بنمایید؛ از سبّ و لعن و هتک منزجر نگردید، بلکه مانند چشمهء آب حیات منفجر شوید، باز محبّت کنید، الفت نمایید" (امر و خلق، ج3، ص207). در مقام دیگر می‎فرمایند، "زنهار زنهار که خاطری بیازارید و قلبی را شکسته نمایید و دلی را دردمند کنید و جانی افسرده نمایید و نفسی را پژمرده کنید ولو دشمن جان باشد و اهل عدوان" (همان)

در مقام دیگر می‎فرمایند، "ای حزب اللّه مبادا خاطری بيازاريد و نفسی را محزون کنيد و در حق شخصی چه يار و چه اغيار چه دوست و چه دشمن زبان به طعنه گشائيد در حق کلّ دعا کنيد و از برای کلّ موهبت و غفران طلبيد زنهار زنهار از اين که نفسی از ديگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد" (منتخبات مکاتیب، ج1، ص70).

در طرز رفتار با اینگونه نفوس باید ناظر به انگیزه و علّت خصومت آنها بود که چرا دست به اینگونه اعمال می‌‎زنند و چه راه حلّی برای آن وجود دارد. اگر شعلهء نار نشانهء خصومت متقابل از سوی اهل بهاء باشد حلّال مشکلات و راه رسیدن به وحدت و یگانگی نیست. دیگربار کلامی از دکتر داوودی بخوانیم که در این مورد نیز توضیحی می‎دهند، "جمال قدم می‎فرمایند اینها کسانی هستند که ظنون و اوهام بین آنها و قلوبشان حائل شده و روی قلب آنان را غباری پوشانده و آئینه دل رامکدّر کرده و لذا این آئینه دیگر پرتو حقیقت را منعکس نمی‎کند و همین است که این نفوس را از راه خدا باز می‌دارد. پس اگر آزاری به تو می‎رسانند و صدمه و لطمه‌ای به تو می‎زنند، از این نفوس کینه به دل مگیر و مضطرب مشو. آنها دلشان می‎خواهد تو را خوار و غمگین کنند ولی نه غم به دلت راه پیدا کند و نه احساس خواری کن و نه مضطرب باش. چرا؟ برای این که اینها دانسته بد نمی‎کنند، بلکه ظنون و اوهامی که حائل بین آنان و قلوبشان شده باعث چنین رفتاری است. بنابراین سعی تو باید این باشد که آنان را به فطرت اصلی برگردانی و قلبشان را پاک و آزاد کنی. با دل زدوده از غبار وقتی توجّه به حقیقت کنند، حقیقت خواه و ناخواه در آئینهء دل منعکس می‎شود" (رهائی، ص43).

از این قبیل بیانات بسیار است و نشان می‌دهد که در این ظهور ابداً هیچ جدال و نزاعی با آنچه که به اصطلاح دشمن نامیده می‎شود، وجود ندارد. حتّی در مقام معامله باید با دوست و دشمن یکسان رفتار نمود، "حضرت بهاءالله می‎فرماید اگر خدا نکرده شما دشمنی داشته باشید، او را دشمن نبینید، دوست ببینید. به دوست چگونه لازم است معامله کردن؛ به دشمن همان معامله را مجری دارید. این تأکید را به جهت این می‎فرماید تا این که الفت میانهء جمیع بشر حاصل شود" (خطابات مبارکه، ج1، ص154).

وصیت حضرت عبدالبهاء به اهل بهاء در الواح مبارکهء وصایا نیز جز این نیست، "ای احبّای الهی در این دور مقدّس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدّی محروم. باید با جمیع طوائف و قبائل، چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبّت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود؛ بلکه رعایت و محبّت را به درجه‌ای رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد؛ یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند" (ایّام تسعه، ص469).

**سبقت رحمت بر غضب**

هیچ شکّی نیست که خداوند کریم است و عاشق بندگان و مخلوقات خود. لهذا ابداً مایل نیست کسی محروم بماند و همواره رحمت او بر غضبش سبقت گرفته و به نوع بشر مهلت داده است که طریق صواب را بیابد و بپیماید. در قرآن کریم، "رحمتی وسِعَت کلّ شیء" آمده است که حضرت عبدالبهاء در توضیح آن می‎فرمایند، "رحمت بر دو قسم است، خاصّه و عامّه، روحانی و جسمانی. رحمت عامّهء جسمانی وسعت رحمته کلّ شیء؛ امّا رحمت خاصّهء روحانی وجدانی رحمانی و یختصّ برحمته مَن یشاء" (منتخبات مکاتیب، ج6، ص7).

در این ظهور رحمت الهی بر غضبش سبقت گرفته است. خداوند، کسانی را که از در مخالفت با امرش برمی‌آیند، علیرغم اقتدارش بر اخذ آنها، به نظر کودکانی می‌نگرد که محتاج تربیت هستند و لذا با آنها مدارا می‎فرماید و از احبّایش نیز می‌خواهد همان طریق را در پیش گیرند: "قد أتی مالکُ القِدَم لإصلاح العالم. لو عرف النّاس لَطافوا حولَ العرش إنّ ربّک لَهُوَ العلیم الحکیم. مَثَلهُم کمثل الصّبیان إنّ ربَّک لَمربّی العالَمین. لو أرَدنا لَأخذناهم بکلمةٍ مِن عندنا ولکن سبقت الرّحمة غضب‌الله المقتدر العزیز القدیر. أنِ اقتدوا ربّکم إنّه هو أرحمُ الرّاحمین."[[1]](#footnote-1)

حضرت بهاءالله در خطابی به مخالفین خود می‎فرمایند، "ارجعوا الی الله و توبوا الیه لیرحمکم الله بفضله و یغفر خطایاکم و یعفو جریراتکم و إنّه سبقت رحمته غضبه و أحاط فضله کلّ مَن دخل فی قمص الوجود من الأوّلین و الآخرین."[[2]](#footnote-2)

بدین لحاظ است که نصرت به امر الهی را در مجادله نمی‌دانند بلکه در مواعظ حسنه می‎دانند و تحمّل بلایا و شدائد را بر ایجاد فتنه و جدال مرجّح می‌شمارند، "لیس النّصر بالمجادلة بل الموعظة الحسنة إنّ ربّک لهو الغفور الرّحیم. سبقت رحمته غضبه لذا حملنا الشّدائد من کلّ دنیٍّ بعد الّذی فی قبضتنا ملکوت السّموات و الأرضین. ایّاکم أن ترتکبوا ما تحدث به الفتنة..."[[3]](#footnote-3)

**دشمن حقیقی کیست یا چیست؟**

آدمی دشمن دارد چه که در طریقی که به سوی حق در پیش می‌گیرد و تلاشی که برای تحقّق آرزوی مکنون در دل و جانش، یعنی تقرّب به خدایش و محبوبش، به عمل می‌آورد موانعی وجود دارند که او را از پیشروی باز می‎دارند و اینها در واقع دشمن حقیقی اویند.

در آثار بهائی به اینگونه دشمنان اشاراتی شده است. از آن جمله حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "ای بندگان تن بی روان مرده است و دل بی یاد یزدان پژمرده. پس به یاد دوست بیامیزید و از دشمن بپرهیزید. دشمن شما چیزهای شما است که به خواهش خود آن را یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان را به آن آلوده‌اید. جان برای یاد جانان است آن را پاکیزه دارید؛ زبان برای گواهی یزدان است آن را به یاد گمراهان مَیالایید" (یاران پارسی، ص3).

مورد دیگر نفوسی هستند که آدمی را از پیشروی باز می‌دارند. در این مقام باید به کلام آنها بی‌اعتنایی نمود و ناظر به کلام حق بود تا مقصود حاصل شود: "ای بندهء یزدان از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی. بیگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه دور می‌نمایند ... به گفتار اغیار از یار دور ممان و از سخن دشمن از دوست مگذر ... چشم جان بگشا تا روی دوست بینی؛ گوش هوش فرا دار تا زمزمهء سروش ایزدی بشنوی" (همان، ص6).

امّا در آثار مبارکه به کرّات به نفوسی که با امر مبارک و طلعات مقدّسه مخالفت شدید می‎نمایند با واژهء "اعداء" اشاره شده است. فی المثل در لوحی به یکی از اماءالرّحمن می‎فرمایند، "یا أمتی اسمعی ندائی مِن شطر سجنی إذ أحاطنی أعدائی الّذین أنکرو القیامة و آثارها و السّاعة و أشراطها ألا أنّهم مِن الصّاغرین" (آثار قلم اعلی، طبع کانادا، ج2، ص50). و در لوحی خطاب به جناب عندلیب از اعمال و اخلاق ناروای احبّاء به عنوان نصرت اعداء یاد می‎کنند، "یا أولیائی تمسّکوا بحبل الأعمال و الأخلاق لیظهرَ مِنکُم ما تنجذِبُ بِهِ أفئدةُ مَن فی البلاد؛ إعلموا أنّ جنودَ الأخلاقِ أقوَی الجنود فی العالم فاعتبروا یا أولی الأبصار بها ترتفِعُ مقاماتِکُم و مراتبِکُم بین الأحزاب. یا عندلیب قد خَلَقنا النّفوس لنصرةِ أمرِنا ولکن أکثَرَهُم نصروا أعدائی بأعمالٍ ناحت بِها جنودُ الوحی و الإلهام" (لئالی الحکمة، ج3، ص95). و در لوح دیگری، باز هم خطاب به جناب عندلیب، صریحاً به این مطلب اشاره دارند: "از حق بطلب مبعوث فرماید نفوسی را که به کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع بر نصرت امر قیام نمایند؛ قیامی که سستی آن را اخذ نکند و قعود از پی در نیاید. احبّاء قلیل و اعداء کثیر. اکثری را اسماء حایل شده و حجاب اکبر گشته لذا از تقرّب به افق اعلی ممنوعند. بگو ای اهل بهاء از هر یک اگر عمل نالایقی ظاهر شود او ناصر اعدای حق بوده و هست. چه که نفوس غافله به مجرّد اصغآء عمل منکری نار فساد برافروزند و به انتشار عمل آغاز نمایند و نسبت آن را به مبدء راجع کنند" (همان، ص230).

از برای این نفوس نیز دو راه وجود دارد: یا اقبال به مظهر امرالله یا استقرار در جحیم مقدّر برای آنها. حضرت بهاءالله در مناجاتی در حقّ اعداء می‎فرمایند، "الهی و سیّدی أنِ افتَح عیونَهُم لمشاهَدَةِ جمالِک أو أرجِعهُم إلی مقرِّهِم فی أسفَلِ النّیران" (مناجاة، طبع برزیل، 138 بدیع).

امّا برای احبّاء در قبال این نفوس وظیفه‎ای مقرّر که ابداً به سیف و سنان ظاهره ارتباطی ندارد و اگر نسبت به آنها آتشی بر می‎افروزند، ابداً به قهر و غضب ظاهره مربوط نبوده و نیست. وقتی ذکر به کار بردن آتش می‏شود، توصیهء جمال مبارک به بندگان چنین است، "قم بین الأخیار و الأشرار باسم ربّک العزیز المختار ثمّ اضرم فی قلوبهم نار ذکری و ثنائی لیزداد به الأوّل و یتوجّه به الآخر. کذلک یأمرک سلطان القدر مِن هذا المنظر الأکبر" (اقتدارات، ص297).

در کلامی مذکور، "ای اهل بهاء با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایید. اگر نزد شما کلمه‌ای و یا جوهری است که دون شما از او محروم به لسان محبّت و شفقت القاء نمایید؛ اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل والّا او را به او گذارید و دربارهء او دعا نمایید نا جفا. لسان شفقت جذّاب قلوب است و مائدهء روح و به مثابهء معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانایی" (مجموعه اشراقات، ص135).

البتّه، اگر کلام حق در کسی اثر ننماید، و بخواهد به خصومت و عداوت ادامه دهد، اجتناب از او لازم و واجب: "تجنّب عن أعدائی و لاتُعاشِر مَعَهُم و کُن فی حفظٍ جمیلا" (لئالی حکمت، ج1، ص35).

امّا عمل خلاف آن، یعنی هر گونه ضرّی که از سوی احبّای الهی به احدی وارد شود به نفس حق وارد شده است و نافی اصل محبّت و شفقت به کلّ اهل ارض است. جمال مبین می‎فرماید، "انشاءالله به کمال حکمت به ذکر حق مشغول باشید به شأنی که اذکار شما در قلوب تأثیر نماید و وصیّت می‎کنیم شما را به رأفت و رحمت و حلم و امانت و صدق که شاید عالم تیره به عنایت سراج‌های اخلاق مرضیّه واعمال طیّبه روشن و منیر گردد. این است معنی نصرت که در کتاب نازل شده. اگر از نفسی الیوم عملی ظاهر شود که سبب ابتلاء و ضرّ نفسی گردد، فی‎الحقیقه آن عمل به مظلوم راجع است. اتّقوا یا احبّائی عن کلّ ما یکرَهُهُ العقول. کذلک ینصحُکُم قلمی و یوصیکم لسانی الصّادق الأمین" (آیات الهی، ج2، ص92).

تصریح و تأکید حق بر آن است که عکس این عمل، یعنی آنچه که با محبّت و شفقت و عدالت و انصاف از احبّای الهی ظاهر شود، مضرّ به حال امرالله و ناصر اعدای حق بوده و هست. در کلامی می‎فرمایند، "ای ربّ تری و تعلم أنّ الّذین أرَدنا منهمُ العدلَ و الإنصاف قاموا علینا بالظّلم و الإعتساف. فی الظّاهر کانوا معی و فی الباطن نصروا أعدائی الّذین قاموا علی هتک حرمتی. إلهی إلهی أشهد أنّک خلقتَ عبادَک لنصرة أمرک و إعلاء کلمتک و هُم نصروا أعدائک..." (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص28).

در موارد کثیره این اعمال را از خصومت اعداء مضرتر و بدتر شمرده‎اند، "امروز ناصر حق اعمال طیّبه و اخلاق مرضیّه بوده. مکرّر این کلمهءعلیا از قلم اعلی نازل: ضرّ این مظلوم زنجیر و کُند ارض طا نبوده و همچنین ظلم ظالم‌های ارض میم نه، بلکه از نفوسی است که دعوی محبّت می‎نمایند و خود را از اهل بهاء می‎شمرند ولکن مطیع نفس و هوی مشاهده می‌گردند. امروز باید اولیاء به نور تقوی منوّر باشند و به نار انقطاع مشتعل. این است وصیت حق جلّ جلاله از قبل و بعد طوبی للعاملین. به راستی می‌گویم از هر نفسی نار أمل و شهوت ظاهر شود، او از حق نبوده و نیست. باید دوستان به طراز انقطاع و تقوی و امانت و دیانت مزیّن باشند" (لئالی حکمت، ج3، ص234).

**معانی آتش در امر بهائی**

در امر مبارک معانی مختلفهء آتش بیان شده است. وقتی به مفاهیم آن توجّه شود، کاملاً روشن می‎گردد که مقصود از آتش، ابداً نفاق و دشمنی و آزار رساندن نیست، بلکه در جهت مثبت به کار رفته است. حتّی، در بیانی از حضرت بهاءالله خطاب به یکی از پارسیان، که به آئین زردشتی اعتقاد داشتند، مفهوم آتش در دیانت زردشتی را توضیح می‎‌دهند که فی نفسه گویای تقدّس آن در جهت مثبت است نه منفی و نه پرستش و عبادت. لهذا به معانی مختلف آن در اینجا اشارتی گذرا می‎شود:

1. معنای آتش در دیانت حضرت زرتشت: "صعود و نزول، حرکت و سکون، از خواست پروردگار ما کان و ما یکون پدید آمده. سبب صعود، خفّت و علّت خفّت، حرارت است. خداوند چنین قرار فرمود؛ و سبب سکون، ثقل و گرانی و علّت آن برودت است. خداوند چنین قرار فرمود. و چون حرارت را که مایهء حرکت و صعود و سبب وصول به مقصود بود اختیار نمود، لذا آتش حقیقی را به ید معنوی برافروخت و به عالم فرستاد تا آن آتش الهیّه کل را به حرارت محبّت رحمانیّه به منزل دوست یگانه کشانـَد و صعود و هدایت نماید. این است سرّ کتاب شما که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بود" (یاران پارسی، ص5). حضرت عبدالبهاء نیز در خطابی به یکی از پارسیان می‎فرمایند، "کالبد جهان هرچند دلپسند و دلنشین و دلبر است، ولی تن بی‌جان است و خاک پست تیره‌ناک. جانِ جهان و جنبش کیهان به گوهر آتش است و این نیروی دلکش. ولی این آتش آتشِ پرزبانهء جان و دل است نه گوهر جهان آب و گِل" (همان، ص191).

بنا بر مفادّ بیانات فوق، وقتی انسان بتواند شعلهء نار برای کسانی باشد که بغض و عناد را در قلب خود جای داده‌اند، برودت خصومت را از دلشان بیرون می‌کند و حرارت محبّت را جایگزین آن می‎سازد و چون از ثقل خصومت رهایی یافتند، قصد عروج به آسمان محبّت را می‎نمایند و به ساحت حق تقرّب می‎جویند.

1. مقصود از آتش سوزاندن حجاب است، چه که لازال حجاب از مشاهدهء جمال ممانعت نموده است. حجبات آدمیان همواره آنها را از زیارت جمال معبود در مظهر ظهور منع کرده است. یکی از انواع آتشی که می‎تواند حجاب را بسوزاند و از میان بردارد، "نار ایقان" است. حضرت بهاءالله می‎فرمایند، "باید به نار ایقان و نور ایمان حجبات را بسوزانید و قلوب و افئده را منوّر دارید." در مقابل آن نیز "کوثر ایقان" وجود دارد: "جهد نمایید تا از کوثر ایقان که از یمین عرش الهی جاری است بنوشید. هر نفسی به آن فائز شد او از اهل بقا در صحیفهء حمراء مذکور است" (اقتدارات، ص276).
2. آتش سبب اشتعال می‎شود و هر آنچه را که دچار خمودت شده از آن رهایی می‎بخشد. تنها ناری که توانایی ایجاد شعله را دارد، نار الهی است. بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله می‎فرمایند، "کُن نارالله لما سویه لتشتعلَ منک أفئدة الخلق، کذلک اُمِرتَ مِن لدن عزیزٍ حکیم" (کتاب مبین، خطّ زین‎المقرّبین، ص201). نار الهی شور و شوق به جانها بخشد و دلها را به اشتیاق آورد و به سوی خدای یگانه کشاند. مقصود حق آن است که احدی محروم نماند، پس قلوب سرد شده از برودت عداوت را به شعلهء محبّت‌الله که از "نارالله" حاصل گردد، توان زائل ساخت.

نار الهی سبب می‎شود که حرارت حبّ الهی از فرد مؤمن ساطع گردد و برای نفوس دیگر محسوس باشد. حضرت بهاءالله در لوح امّ عطّار می‌فرمایند: "لاتعاشری مع المشرکات کذلک یأمرک مُنــزلُ الآیات. عنده علم کلّ شئ فی کتابٍ مبین. إذا رأیتَ واحدةً مِنهُنّ کونی نارالله لتجد منک حرارة حبّ ربّک العزیز الکریم."[[4]](#footnote-4)

در مقام دیگر به یکی از احبّاء می‎فرمایند، "ای علی ندایت بسیار محبوب است. بنویس و بگو و بخوان ناس را به شطر پروردگار عالمیان به حرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید" (مائده آسمانی، ج4، ص112)

1. استقامت نیز آتشی است که می‌تواند سبب احتراق قلوب شود. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "مقصود از قدرت و قوّت و عضُد، استقامت بر امرالله است و همچنین ذکر و بیان. استقامت ناری است که قلوب مشرکین را محترق نماید و نوری است که عالم عرفان را منوّر می‎دارد" (رهایی، ص50).

اثرات دوگانهء نار استقامت برای مؤمنان و غیرمؤمنان در این بیان حضرت بهاءالله واضح و آشکار است: "الحمدلله الّذی سرّ خادمه بنفحات بیان اولیائه[[5]](#footnote-5) ... وجود اولیاء و استقامتشان بر امر مالک اسماء نور است از برای مقبلین و نار است از برای مشرکین..." (رهایی، ص50).

1. آتش عشق سبب سوزاندن حجاب شبهات گردد: " افسر ثبوت بر سر نهند و ديهيم استقامت بيارايند و نار عشق را برافروزند و پرده شبهات بسوزند تا دلبر تعاليم الهيّه در نهايت جمال پرده بر‌اندازد و شمع جمع گردد و شاهد انجمن شود" (مکاتیب عبدالبهاء، ج3، ص312). نصرت امرالله با اشتعال به نار محبّت الهی میسّر گردد؛ لهذا حق می‎فرماید، "این ایّامی است که باید کلّ به نار محبّت رحمن مشتعل شده به نصرت حق مشغول شوند و نصرت به ذکر و بیان مصدّر شده... انشاءالله از نار سدرهء ربّانیه به شأنی مشتعل شوی که حرارت آن افئدهء بارده را جذب نموده به یمین احدیّه کشاند..." (رهایی، ص50). در این مقام نیز ملاحظه می‎شود که اشتعال به نار محبّت رحمن سبب جذب نفوسی می‎شود که از حرارت آن منجذب می‎شوند.

جمال قدم، پس از توصیه به احمد برای ثبوت و رسوخ و استقامت، "از او می‎خواهند که نسبت به دشمنان مثل شعلهء نار باشد و نسبت به دوستان مثل چشمهء بقا که آب زندگانی می‎نوشاند. در لوح دنیا و بسیاری از الواح دیگر جمال مبارک، خود، معانی نار را بیان می‎فرمایند. می‎فرمایند منظور از آتش آتش محبّت است که آباد می‌کند، پیوند می‎دهد؛ نه آن آتش ظاهری که می‎سوزاند، ویران می‎کند و متفرّق می‎سازد. می‌دانید وقتی چیزی را می‎خواند جوش بدهند به آتش نزدیک می‌کنند؛ همان آتشی که می‎سوزاند و خاکستر می‎کند و اجزاء را از هم پراکنده می‎کند، می‌تواند دو چیز را به هم جوش بدهد و این همان آتش محبّت است که می‌فرمایند در مقابل دشمنان من آتش محبّت الهی باشید، و در مقابل دوستان من کوثر بقا، یعنی سرچشمهء آب حیات" (دکتر داودی، رهایی، ص42).

1. نار انجذاب نیز سبب جذب قلوب بندگان می‎شود. در ادعیهء حضرت ربّ اعلی آمده است، "اضرم فی قلبنا نار الجذب و الانجذاب علی شأنٍ تنجذب منه قلوب البریّة..." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهء اولی، ص142).
2. آتش سبب حرکت و جنبش است؛ آتش به عالم روح بخشد و زندگی عطا کند و آن را از سکون و خمودت نجات بخشد. در واقع آتش عبارت از پادزهری است در مقابل زهر خمودت. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح پارسی می‎فرمایند، "نام خداوند آغاز سخن دانشمند است ای نوشِ دل هر هوشمند، هر زهری را پادزهری است و هر نیشی را نوشی. براستی بدان زهر بیهوشی را هوشی و نیش نادانی را نوشی. درد دردمندان را درمانی و زخم آشفتگان را مرهم دل و جان. کالبد جهان هرچند دلپسند و دلنشین و دلبر است، ولی تنِ بی جان است و خاکِ پستِ تیره‎ناک. جانِ جهان و جنبش کیهان به گوهر آتش است و این نیروی دلکش. ولی این آتش آتش پرزبانهء جان و دل است نه گوهر جهانِ آب و گِل. پس ای نوش، تن ناتوان جهان را نوشدارو باش و درد دردمندان را درمان شیرین خوشگوار؛ بیمارستان نادانان را پزشک دانا شو و شکرستان ستایش و نیایش را طوطی شکرخوا. ع ع" (یاران پارسی، ص190).

**انواع آتش**[[6]](#footnote-6)

آنچه موجب سوء تفاهم و برداشت نادرست از بیان جمال قدم شده، همانا معانی متفاوت نار است. مفاهیم مثبت و منفی وجود دارد که تأثیر هر دو سوزاندن است، امّا یکی ممدوح است و دیگری مذموم. لهذا باید به این معنی نیز توجّه داشت:

1. یک معنای نار جهنّم است؛ جهنّم دوری از حق است و مخالفت با مظهر ظهور او. جمال مبارک می‎فرمایند، "اصل النّار هی الجِحاد فی آیاتِ‎الله و المجادلةُ بما یُنَزّلُ مِن عنده و الإنکار به و الإستکبار علیه."[[7]](#footnote-7) در این مقام، حضرت بهاءالله در لوحی موضوع را کاملاً روشن فرموده‌اند، "هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد، به مقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنان است فائز گردید ... والّا در امکنهء بُعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود" (مجموعه الواح، ص69-368).
2. اصطلاح اصحاب نار، اهل نار، اصحاب السّعیر و اولیاء النّار نیز در مورد مشرکین و افراد مُعرض از حق اطلاق شده است: "إنّ الّذین غفلوا اولئک مِن أهلِ النّار و الّذین آمنوا اولئک من اهل الفردوس..."[[8]](#footnote-8)

در مقامی به ناقضین میثاق الهی نیز اصحاب نار اطلاق شده است: "إنّ الّذین نقضوا میثاق‌الله و عَهدَه اولئک أخَذَتهُم نفحات العذاب سوف یرون منازلهم فی النّار. فبئس مثوی کلّ متکبّر جبّار."[[9]](#footnote-9)

غافلان از حق در گمراهی خواهند بود و از جمله اصحاب سعیر محسوب خواهند گشت، "إنّ الّذین غفلوا اولئک فی ضلالٍ بعید، سوف یرون أنفسهم فی النّار؛ ألا أنّهم أصحاب السّعیر."[[10]](#footnote-10)

ستمگران نیز سرنوشتی بهتر از آن نخواهند داشت، "دع الظّالمین الّذین اتّخذوا الأوهام أرباباً مِن دون‌الله؛ اولئک مِن أهل النّار"[[11]](#footnote-11)

1. نار سدره اصطلاحی است که از سدرهء مشتعله که خداوند از طریق آن با حضرت موسی تکلّم کرد نشأت گرفته است. بنابراین، نار سدره، نار الهی است: "یاحزب العدل باید به مثابهء نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل. این نار محبّت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضا سبب و علّت تفریق و جدال است" (لوح دنیا، دریای دانش، ص90).
2. منشأ نار نفس ذات الهی است که از طریق نزول آثار و الواح آن را به این جهان انتقال دهد و سبب سوزاندن حجبات نفوس شود، چه که مقصود از خلقت انسان، عرفان الهی و عبادت او است و این جز با سوزاندن حجبات و اشارت و رسیدن به خلوص تامّ میسّر نگردد. زیارت آثار الهی چنان آتش شور و اشتیاق را در دل و جان بندگان خدا می‏افروزد که مشتاقانه جان فدای جانان نمایند و از کدورات این جهان خاکی بگذرند و به جهان الهی قدم گذارند. این است که حضرت بهاءالله در لوح جناب میرزا اسمعیل کاشانی، معروف به ذبیح ارض کاف، می‎فرمایند، "هذا لوح القدس یُذکَرُ فیه ما یشتعل به قلوب العباد ناراً لعلّ یحرق بها کلّ الحجبات و الاشارات و یجعل أنفسهم خالصاً لله المقتدر العزیز الجمیل. تالله الحق مَن یقرءُ آیاتِ الله علی شأنٍ الّذی یجری مِن لسانِهِ لَینقطعُ عن کلّ مَن فِی السّموات و الأرض و یتقرّب إلی مقرّ القدس هذا المنظر المُشرق المُنیر. و لو یطّلعنّ العباد بحبّ الّذی یجری مِنه حینئذٍ تلک الکلمات لَیَفدیَنّ أنفسَهُم لهذا المظلوم الّذی ابتلی بین یأجوج النّفاق و لن یجدَ لنفسِهِ ناصراً إلّا الله الملِک العزیز الکریم" (آفتاب آمد دلیل آفتاب، ص61).

آنچه که اشاره می‎فرمایند اگر کسی همانگونه که این آیات از لسان مبارک نازل شده آنها را بخواند، شاید اشاره به ناری باشد که در وجود هیکل مبارک زبانه می‎کشد بقوله تعالی، "قد کُنِزَ فی هذا الغلام مِن لحنٍ لو یظهر اقلّ مِن سمّ الإبره لَتندکّ الجبال و تصفّر الأوراق و تُسقط الأثمار مِنَ الأشجار و تخرّ الأذقان و تتوجّه الوجوه لهذا الملک الّذی تجده علی هیکل النّار فی هیئة النّور..." (دفتر دوم سفینه عرفان، ص 31 به نقل از سورةالأصحاب). یا اشاره به نار عنایت الهی باشد که هیچگاه بنده‎اش را خمود و جمود رها نمی‎سازد و سعی می‎کند او را مشتعل نماید، "ای پروردگار من غفلت من به مقامی رسید که مرا از فرات عذب یقین محروم ساخت و به ماء صدید ظنون راه نمود؛ از ذکرت غافل شدم و تو از من غافل نشدی؛ از حبّت مخمود بودم و نار عنایت تو مشتعل..." (همان، به نقل از جلد اوّل اذکارالمقرّبین).

1. یکی از انواع معروف آتش، ناری است که سبب حدّت بصر و قوّۀ بصیرت می‌گردد به نحوی که جمیع حجبات و سبحات را می‌سوزاند و اسرار ازلی در عوالم مُلکی را آشکار می‎سازد و افرادی را که مظهر "ترهق فی وجوههم قترة من الجحیم"[[12]](#footnote-12) هستند از نفوسی که نماد "تعرف وجوههم نضرة النّعیم"[[13]](#footnote-13) هستند متمایز می‎نماید. منشأ این آتش "نارالله الموقده" است.[[14]](#footnote-14)

**نار به معنای قهر الهی**

حال اگر به معنای دیگری از نار توجّه کنیم که همان برداشت منتقدان به امرالله است، یعنی قهر و سیف الهی در مقابل اعداء او، توضیحاتی که بر این موضوع از قلم صاحب امر نازل شده فی نفسه گویای مطلب است و نافی این نکته که مقصود از نار قیام علیه مشرکین و مخالفین باشد. در واقع همانطور که در سطور فوق مستنداً مذکور گشت، اهل بهاء با احدی طریق مجادله و منازعه و محاربه نمی‌پیمایند و کینه و بغض احدی را به دل راه نمی‌دهند، چه که قلب را عرش رحمن می‌دانند و متعلق به خدایشان و او به آنها اجازه نداده جز "گل عشق" در آن بکارند. بدین لحاظ برای روشن‌تر شدن موضوع به نقل چند بیان دیگر از مظهر ظهور الهی مبادرت می‌شود که در آنها به فرد مقبل و مؤمن توصیه شده که "رحمة للمحبّین" و "سیف‌الله لأعدائه" باشد.

**سیف الهی**

در برخی از بیانات مبارکه، نحوهء سلوک با اعداء و احبّاء به نوع دیگری در مقابل هم قرار گرفته است. در فقره‎ای از این قبیل بیانات، نازله از قلم اعلی، اصطلاح "سیف" به کار برده شده است: "ایّاک أن لاتضیّع ما أرادالله لک و لاتخمد عن نار حبّک ثمّ اشتعل بنفسک علی الّذینهم کفروا و أشرکوا و کن رحمةً للمحبّین و کن سیف‌الله لأعدائه و نعمته لأحبّائه ثمّ احفظ نفسک عن مجالسة المُعرضین و تجنّب عنهم و لاتخف مِن أحدٍ و کن فی حصنٍ حفیظ."[[15]](#footnote-15)

همانطور که در بیان فوق کاملاً مشهود است، فرد مقبل و مؤمن نباید اجازه دهد آتش محبّت الهی در قلبش خاموش شود و باید اشتعالش را به کسانی که کافر و مشرک هستند نشان دهد. و امّا در معنای سیف در امر بهائی باید دقّت نمود. در هیچ بیانی "سیف حدید"، یعنی شمشیر معهود و مشهور در بین بندگان، مقصود نبوده و استفاده از آن نهی شده است و از آن گذشته آن را ابداً مؤثّر نمی‌دانند. مثلاً در بیانی می‌فرمایند، "سیف تقوی احدّ از سیف حدید است" (اشراقات، ص21)؛ در بیان دیگر نازل، "سیف الحکمة أحَرٌّ مِنَ الصّیف و أحدٌ مِن سیف الحدید"[[16]](#footnote-16) ( الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص111).

در معنای "سیف" و "سنان"، از قلم اعلی بالصّراحه نازل: "قل السّیف هُوَ ذکری و السّنان هو اللّسان؛ أن أخرجوهما بإذنی ثمّ انصروا بهما الرّحمن بین الأکوان کذلک اُمِرتُم مِن لدن مُنزِل الآیات. لعمری سیف الکلمة أحدٌّ من سیف الحدید أنِ اعرفوا یا أولی الأبصار"[[17]](#footnote-17)

امّا، سیف الهی هم برای فصل است و هم برای وصل: "از جمله سلطنت آن است که از آن شمس احدیّه ظاهر شد؛ آیا نشنیدی که به یک آیه چگونه میان نور و ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره، کلّ به تنزیل همین یک آیه هویدا شد و به عرصهء شهود آمد؛ و همچنین آن آیه مُنـزله رحمت بود برای ابرار یعنی انفسی که در حین استماع گفتند ربّنا انّنا سمعنا و اطعنا، و نقمت بود برای فُجّار، یعنی آنهایی که بعد از استماع گفتند سمعنا و عصینا؛ و سیف‎الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر. چنانچه دیده‌اید آنهایی که اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در صدد جان و مال هم بر آمدند. چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشقها که از معشوق‌ها احتراز جُستند و چنان حادّ و برّنده بود این سیف بدیع که همهء نسبت‌ها را از هم قطع نمود و از یک جهت ملاحظه فرمایید چگونه وصل نمود مثل آن که ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطانِ نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود به سبب ایمان به این امر بدیع منیع چنان متّحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده‌اند و کذلک یؤلّف‎الله بین قلوب الّذین هُم انقطعوا الیه و آمنوا بآیاته و کانوا مِن کوثر الفضل بأیادی العزّ مِنَ الشّاربین...[[18]](#footnote-18)" (امر و خلق، ج2، طبع طهران، ص617 / طبع آلمان، ص340 به نقل از کتاب ایقان، طبع آلمان، بند 118، ص72).

سیف الهی در هر دوری سبب فصل و وصل بوده و خواهد بود. در قرآن کریم (مؤمنون (23)، آیهء 101) به "فإذا نُفِخَ فِی الصُّور فلا اَنساب بینهم[[19]](#footnote-19)" تصریح دارد و این همان کلمه‌ای است که بر لسان مظهر ظهور جاری می‎شود و جز نسبةالله هر نسبتی را از میان بر می‌دارد. حضرت بهاءالله در تبیین کلام یوحنّای لاهوتی در باب اوّل مکاشفاتش (آیهء 14)، که می‎گوید، "شبیه پسر انسان را که ردای بلند در بر داشت ... و از دهانش شمشیری دودمهء تیز بیرون می‌آمد"، در جواهرالأسرار می‎فرمایند، "و امّا قولُه «کان یخرج مِن فمه سیفٌ ذافمین» فاعلم بأنّ السّیف لمّا کان آلة القطع و الفصل و مِن فم الأنبياء و الأولیاء یخرُجُ ما یفصل بین المؤمن و الکافر و یقطع بین المحبّ و المحبوب، لذا سمّی بهذا و إنّه ماأراد بذلک الّا القطع و الفصل. مثلاً نقطة الأوّلیة و الشّمس الأزلیّة فی حین الّذی یرید أن یحشر الخلایق بإذن الله و یبعثهم مِن مراقد نفوسهم و یفصل بینهم لینطق بآیة من عندالله و هذه الآیة تفصل بین الحق و الباطل مِن یومئذٍ إلی یوم القیمة و أیّ سیفٍ أحدُّ مِن هذا السّیف و أیّ صمصامٍ أشحذُ من هذا الصّمصام الصّمدیّة الّذی یقطع کلّ النّسبة و بذلک یفصل بین المقبل و المُعرض و بین الأب و الإبن و الأخ و الاُخت و العاشق والمعشوق. لأنّ مَن آمن بما نزّل علیه فهو مؤمنٌ و مَن أعرض فهو کافرٌ و یظهر الفصل بین هذا المؤمن و هذا الکافر بحیث لایعاشرا و لایجتمعا فی المُلک ابداً و کذلک فی الأب و الابن و إنّ الإبن لو یؤمن و الأب یُنکر، یفصل بینهما و لایجانسا ابداً بل تشهد بأنّ الإبن یقتل الأب و بالعکس و کذلک فاعرف کلّ ما ذکرنا و بیّنّا و فصّلنا و انّک لو تشهد بعین الیقین لَتشهدُ بأنّ هذا السّیف الإلهی لَیفصلُ بین الأصلاب لو أنتم تعلمون و هذه مِن کلمة الفصل الّتی تظهر فی یوم الفصل و الطّلاق لو کانوا النّاس فی ایّام ربّهم یتذکّرون بل لو تدقّ بصرک و ترقّ قلبک لَتشهد بأنّ کلّ السّیوف الظّاهریّة الّتی تقتل الکفّار و تجاهد مع الفّجّار فی کلّ دهرٍ و زمانٍ یظهر مِن هذا السّیف الباطنیّة الإلهیّة"[[20]](#footnote-20)

در کلام دیگر وقتی نبیل را به هدایت مَن علی الأرض امر می‎فرمایند، لسان او را به سیف تشبیه می‎کنند: "انشاءالله الرّحمن باید ناس را در کلّ حین به شریعهء الهیّه دلالت نمایید که شاید به مواعظ حسنه نفوس غافلهء مریبه به شطر احدیّه توجّه کنند. یا نبیل قُم علی خدمة مولیک القدیم بقلبک و بصرک و سمعک و لسانک و کلّ ارکانک... اجعَل رِجلَیک مِنَ الحدید فی أمری و لسانک سیفاً ذافمین فی ذکری و ثنائی و بصرک ناظراً إلی شطری و قلبک متوجّهاً إلی جمالی المُشرق المنیر" (اقتدارات، ص296).

بنابراین معنای شمشیر خداوند یا سیف الهی کاملاً مشخّص می‎شود و واضح است که خداوند با کلام خود ایجاد فصل و وصل می‌کند و زمانی که حضرت بهاءالله به بندگان می‎فرمایند سیف الهی باشند، صرفاً برای بیان کلام حق و معلوم ساختن مُعرض از مقبل است و لاغیر.

**قهر الهی**

اصطلاح دیگری که از قلم اعلی، در مورد سلوک با اعداء، مخاطباً لأحبّائه نازل شده، "کونوا یا قوم قهرالله لأعدائه" است. در این مقام، حضرت بهاءالله ابتدا احبّاء را به ثبوت و رسوخ و استقامت تامّ توصیه می‌فرمایند. آنها باید به حدّی ثابت و راسخ باشند، که احدی نتواند آنها را از صراط مستقیم منحرف سازد. این استقامت سبب یأس و حرمان معاندین می‌گردد و همین حرمان است که در مورد آنها قهر الهی محسوب می‎شود. زمانی که حضرت بهاءالله در مورد شیاطینی صحبت می‌کنند که در کسوت انسان ظاهر می‌شوند تا به گمراه کردن نفوس مؤمنهء مقبله بپردازند می‎فرمایند، آنها وقتی مقبلین را همچون خویش به سمت ضلالت کشیدند، رهایشان می‎سازند، چه که هدف آنها این است که "شاید به شأنی از شئون و قسمی از اقسام ناس را از مبدأ امر محتجب نمایند" (مائده آسمانی، ج4، ص140). حضرت عبدالبهاء نیز به نقل از جمال مبارک می‏فرمایند، "شیاطین به لباس‎های مختلفه ظاهر می‏شوند و به هر نفسی به طریق او برآیند تا آن که او را به مثل خود مشاهده نموده بعد او را به خود واگذارند" (مکاتیب عبدالبهاء، ج3، ص413). حال، اگر این نفوس نتوانند مقبلین را از صراط مستقیم منحرف سازند، حرمان نفوس شیطانیه نفس قهر الهی برای آنها است. به این بیان حضرت بهاءالله توجّه نمایید: "الیوم بر جمیع لازم به مقامی واصل و ثابت شوند که اگر جمیع شیاطین ارض جمع شوند که ایشانرا از صراط‌الله منحرف نمایند، نتوانند و خود را عاجز مشاهده نمایند. قل کونوا یا قوم قهرَ الله لأعدائه و رحمته لأحبّائه و لاتکوننّ من الّذین غَلَبت علیهم رطوبات الهوائیة و لن‌یبقی فیهم أثرُ الذّکَر و الأُنثی و یکوننّ من الهالکین."[[21]](#footnote-21) ملاحظه می‎فرمایید که استقامت مقبلین سبب می‎شود که مُعرضین به هلاکت برسند و این همان قهر الهی است.

از جمله معانی قهر الهی نفس مظهر ظهور است که تنها ملجأ و ملاذ افراد بشر است و هر نفسی که از او اعراض نماید قهر الهی دامن او را خواهد گرفت: "قل یا معشر البشر تالله الحق قد ظهر مظهر القدر فی هذا المنظر الأکبر بطراز الّذی تحیّرت عنه افئدة کلّ ذی ذکاءٍ و نظر. قل یا ملأ المشرکین بأیّ جهةٍ تفرّون، بالله لم‎یکن لأحدٍ مفرّ إلّا بأن ینقطع عمّا عنده و یتمسّک بهذا الحبل الدّرّی الأنور. قل تالله أنّه لَآیة الکبری بینکم و جمال‌الله فیکم و انّه لسرٌّ مستتر و إنّه لقهرالله علی المشرکین و إنّ قهرَه أدهی و امّر. قل به یعذّب الله الّذینهم کذبوا بآیات الله ثمّ بالقدر. قل ففرّوا الی الله بارئکم و لاتشرکوا به و إنّ الیّ المستقرّ"[[22]](#footnote-22)

**صاعقهء الهی**

اصطلاح دیگری که در کنار "نار" و "قهر" الهی به کار رفته، صاعقهء الهیّه است. در این مقام، حضرت بهاءالله کاملاً توضیح می‌فرمایند که احبّاء چه باید بکنند تا مظهر نار، قهر، صاعقه و عذاب الهی برای کفّار و مشرکین و نور و رحمت خداوند برای موحّدین باشند. در این سبیل ابداً خشونت، کینه، بغض و عناد، لعن و طعن و غیره راه ندارد و مورد استفاده نیست، بلکه تنزیه وتقدیس، حُسن خُلق، توکّل، رعایت عدالت، خودداری از خیانت، امتناع از غیبت و بغضا و فتنه و شقاوت است که حاکم است و بس: "هذا کتابٌ یُذکرُ فیه أحبّاءُالله ... یا قوم کونوا نارالله و قهره ثمّ صاعقته و عذابه للّذین هُم کفروا و أشرکوا ثمّ نورالله و رحمته للموحّدین و ایّاکم ألّا یُفسد مِنکم مِن أحدٍ اتّقوا الله حقّ تقاته و کونوا مِنَ المصلحین و کونوا فی منتهی التّقدیس و التّنزیه بحیث یظهر منکم ما أرادالله عنکم و إنّ هذا لَأمری علیکم إن أنتم مِنَ العاملین و کونوا فی الأخلاق علی مقام الّذی لن‌یحزنَ مِنکم أحدٌ لعلّ بذلک لن تردّوا الحزن علی الله فی یوم الّذی یأتی بالحق یغمامٍ مبین و خذوا مِنَ الأمور أحسنها ثمّ توکّلوا علی الله ربّکم الرّحمن الرّحیم و لاتتعدّوا علی أحدٍ مِنَ النّاس مِن أیّ مذهبٍ کان إلّا بعد إذنه و إنّه هو یفصل بین الحقّ و الباطل و إنّه هو خیر الفاصلین ... قل یا قوم کونوا بین النّاس علی العدل الخالص بحیث لن یظهر منکم الخیانة و العدآء و لا الغیبة و البغضاء و لا الفتنة و الشّقاء لتکونوا أعلام الهدایة بین النّاس و إنّ هذا لَنصرتُکُم بارئَکم و توجّهکم خالقکم و تقرّبکم إلی الله الملِکِ المقتدر العزیز و لم‌یکن فی المُلک نصرٌ أعظم مِن هذا لأنّ بذلک ترفع الشّجرة و أغصانها و أفنانها و أوراقها إن أنتم منَ العالمین. لإنّ بذلک تطمئنّ قلوب الّذین هُم کفروا و أشرکوا و کانوا من المنکرین و إذا اطمئنّوا یتقرّبون بکم و یجتمعون معکم إذا فاسمعوهم مِن آیات الله العزیز القدیر و إذا یظهر مِنکم ما یفرّ عنه القلوب إذاً لایجتمع معکم مِن أحدٍ لیطّلعَ بما نُزّل علیکم بالحقّ مِن آیات الله العلیّ العظیم أو یهتدی بهدیکم أو یعرف صراط الله بینکم و یتّبع سبل المحسنین. کل ذلک ما یعظکم الله به فی الکتاب لتتّبعوا وعظ الله و أمره و نُصحُ الله و حکمه و تکوننّ من المتّبعین..."[[23]](#footnote-23)

**توضیحات دیگر**

در متون انگلیسی توضیحاتی بر این بیان مبارک در لوح احمد مشاهده شده است که مضامین آنها (از صفحهء 51 کتاب رهائی) نقل می‌گردد:

حضرت ولی امرالله در یکی از آثار خود به زبان انگلیسی که به تاریخ 27 مارچ سنهء 1938 میلادی مورّخ است دربارهء عبارت "کن کشعلة النّار..." در لوح احمد عربی به این مضمون چنین می‎فرمایند که بیان جمال قدم در لوح مزبور نباید به مفهوم تحت‎اللّفظی آن در نظر گرفته شود؛ چه، بیان مزبور مبنی بر نصایح قلم اعلی در ابتعاد از دشمنان امر و هم‎نشینی و مؤانست با احبّای الهی است.

و در بیانی دیگر که به تاریخ 19 دسامبر 1943 میلادی مورّخ است به این مضمون به مفهوم عبارت لوح احمد اشاره می‎فرمایند که بیان مزبور استعاره‌ای است مبنی بر این مطلب که احبّای الهی باید در مقابل دشمنان امر الهی استقامت نمایند و به هیچ وجه در مقابل آنان به تسلیم و رضا تن در ندهند.

و مضمون فارسی بیانی دیگر که به تاریخ 21 جولای 1955 میلادی مورّخ است چنین است که عبارت "کشعلة النّار" در لوح احمد باید به صورت مجازی در نظر گرفته شود. به بیان دیگر اعمال شیطانی ناقضین و دشمنان امر الهی را نباید تحمّل نمائیم و در مقابله با آنان با ثبوت و وفاداری و بدون مداهنه به دفاع از امرالله پردازیم.

کتابی نیز با عنوان Learn Well This Tablet اثر ریچارد گورینسکی در شرح لوح مبارک احمد نوشته شده که دو صفحه (39-238) را به توضیح "کن کشعلةالنّار" اختصاص داده و آن را به نار محبّت تعبیر کرده که سبب سوزاندن حجبات ناس می‎شود و اشارتی نیز به "کوثر الحیوان" دارد که اگرچه به بحث ما مربوط نمی‎شود امّا بیانی را که به آن استناد نموده در اینجا می‌آوریم:

"ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید. زحمات خود را به توهّمات این و آن ضایع منمائید. شمائید انجم سماء عرفان و نسائم سحرگاهان. شمائید میاه جاریه که حیات کلّ معلّق به آن است و شمائید احرف کتاب؛ به کمال اتّحاد و اتّفاق جهد نممائید که شاید موفّق شوید به آنچه سزاوار یوم الهی است" (لئالی حکمت، ج3، ص312).

**کلام آخر**

ملاحظه می‎شود که مقصود از نار، قهر، سیف، صاعقه برای مشرکین و معاندین، ابداً به معنای خشونت و اظهار بغض و کینه و ابراز لعن و طعن نیست. بلکه، ابلاغ کلمهء الهی و استقامت بر امر او و اجتناب از کسانی است که غِلّ و بغضا در قلب خود جای داده و سعی در منحرف ساختن مقبلین دارند. البتّه اگر به دیدهء انصاف ملاحظه شود در همین قهر و سیف الهی آثار رحمت بی منتهای او مشاهده می‌شود که مایل است مُعرضین از مظهر ظهورش نیز به سوی او اقبال نمایند و از آنچه که برایشان در عوالم الهیّه مقدّر فرموده بهره و نصیب برند. زیرا تصریح بیان مبارک است که ابداً مایل نیستند که هیچیک از آحاد عباد خداوند از پیام او و اقبال و تقرّب به او محروم بمانند. وقتی یکی از عباد به اعمال نالایقه و کلمات ناشایسته مبادرت نموده بود، حضرت حقّ، علیرغم احاطهء کامله، ستر فرمود و سپس به هدایت او مبادرت فرمودند و الواح مخصوصه نازل و برایش ارسال داشتند و، "در جمیع احوال تصریحاً و تلویحاً او را به مقام پاک که مقدّس از شائبهء نفس و هستی است دعوت نمودیم که شاید به مقامات عالیهء ممتنعه فائز شود. کلّ ذلک مِن فضل ربّک و رحمته و عنایته. چه که دوست نداشته و نداریم که نفسی از ما خُلِقَ لَه محروم مانَد و از ما قُدّر له بی نصیب گردد" (اقتدارات، ص183).

حتّی در مورد کسانی که در هنگام امتحانات نمی‎توانند استقامت نمایند نیز، حقّ مقرّر فرموده به لسان لیّن و ملایم آنها را به صراط مستقیم الهی هدایت نمایند، "نفوسی که در این فتنهء کبری متزلزل و مضطرب شده‌اند، به جمیع تلطّف و مهربانی نمائید و به مواعظ حسنه به شریعهء احدیّه دلالت کنید؛ چه که حق دوست نداشته نفسی محروم مانَد" (مائدهء آسمانی، ج8، صفحه 165 و 71).

**کتابشناسی**

حضرت بهاءالله

آثار قلم اعلی، ج1 (کتاب مبین، خطّ زین‎المقرّبین)، 120 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

آثار قلم اعلی، ج3، 121 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

آثار قلم اعلی، ج4، 133 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

آثار قلم اعلی، ج2، 159 بدیع، مؤسّسهء معارف بهائی، کانادا

مجموعه الواح مبارکه، 1338 هـ ق (1920م)، قاهرهء مصر

دریای دانش، 133 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

اشراقات و چند لوح دیگر، بدون تاریخ و محلّ طبع

اقتدارات و چند لوح دیگر، خطّ مشکین‎قلم، 1310 هـ ق

ادعیه حضرت محبوب، طبع طهران

لوح مبارک خطاب به شیخ محمّدتقی مجتهد اصفهانی، 119 بدیع، مؤسّسه ملّی مطبوعات امری، طهران

آیات الهی، ج2، 153 بدیع، مؤسّسه مطبوعات امری آلمان

مناجاة، مجموعه اذکار و ادعیه مِن آثار حضرة بهاءالله، 138 بدیع، دارالنّشر البهائیه فی البرازیل

لئالی‌الحکمة، ج1، 143 بدیع، دارالنّشر البهائیة فی البرازیل

لئالی الحکمة، ج3، 148 بدیع، دارالنّشر البهائیة فی البرازیل

الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، 124 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

مائدهء آسمانی، ج4، 129 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

مائدهء آسمانی، ج7، 129 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

مائدهء آسمانی، ج8، 129 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

حضرت ربّ اعلی

منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهء اولی، 134 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

حضرت عبدالبهاء

خطابات مبارکه، ج1، 1340 هـ ق، مصر

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شمارهء 88، تکثیر جهت حفظ، 133 بدیع، طهران

مکاتیب عبدالبهاء، ج3، 1340 هـ ق، قاهره

مکاتیب عبدالبهاء ج8، 134 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج1، طبع 1979م، مؤسّسه مطبوعات امری، امریکا

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج6، 161 بدیع، مؤسّسهء مطبوعات بهائی آلمان

مجموعه آثار مبارکه

یاران پارسی، 155 بدیع، مؤسّسهء مطبوعات امری آلمان

اشراق خاوری، عبدالحمید

ایّام تسعه، نشر چهارم، 127 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

نورین نیّرین، 123 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

فاضل مازندرانی

امر و خلق، ج2، طبع طهران، بدون تاریخ

امر و خلق، ج3، 128 بدیع، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران

اسلمنت، جان ابنزر

بهاءالله و عصر جدید، ترجمه بشیرالهی، رحیمی، سلیمانی، 145 بدیع، برزیل

رأفتی، وحید

رهائی، مجموعه‎ای از آثار دکتر علی‌مراد داودی، 167 بدیع، مؤسّسهء مطبوعات بهائی آلمان

مقالات و رسائل در مباحث متنوّعه (مقالات دکتر داودی)، ج3، 150 بدیع، مؤسّسهء معارف بهائی کانادا

آفتاب آمد دلیل آفتاب، 166 بدیع، انتشارات مجمع عرفان

نشریات: سفینه عرفان، دفتر دوم، 156 بدیع، انتشارات مجمع عرفان

1. کتاب مبین، خطّ زین‌المقرّبین، ص339. مضمون بیان مبارک: به تحقیق مالک ازلی برای اصلاح عالم آمد. اگر مردم بدانند هرآینه دور عرش او را طواف می‌کنند؛ به درستی که پروردگارت آگاه و دانا است. مثال آنها مانند کودکان است و به درستی که پروردگارت مربّی جهانیان است. اگر بخواهیم آنها را اخذ می‌کنیم به کلمه‎ای از سوی خود، امّا رحمت خداوند عزیز توانا بر غضب او پیشی گرفته است. شما هم از پروردگارتان پیروی کنید که او بخشنده‎ترین بخشندگان است. [↑](#footnote-ref-1)
2. سورةالملوک، مجموعه الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص33 – مضمون بیان مبارک: به سوی خداوند برگردید و نزد او توبه کنید حتماً به فضل خود بر شما رحم خواهد کرد و اشتباهات شما را خواهد بخشید و گناهانتان را عفو خواهد کرد و رحمت او بر غضبش پیشی گرفته است و فضلش هر کسی را که لباس هستی بر تن دارد، از اوّلین کسان تا آخرین آنها، را در بر گرفته است. [↑](#footnote-ref-2)
3. کتاب مبین، خط زین‌المقرّبین، ص238 – مضمون بیان مبارک: نصرت به مجادله نیست بلکه به نصیحت‌های نیکو است به درستی که پروردگارت بخشنده و مهربان است. رحمتش بر غضبش پیشی گرفته، بدین لحاظ است که ما از هر فرد پستی شدت و ناراحتی را تحمّل کردیم با آن که پادشاهی آسمانها و زمین در دست ما است. مبادا کاری کنید که فتنه ایجاد شود. [↑](#footnote-ref-3)
4. مائده آسمانی، ج4، ص365 – با زنان مشرک معاشرت نکن؛ نازل کنندهء آیات اینگونه به تو امر می‎کند. نزد اوست علم همه چیز در کتاب آشکار. وقتی یکی از آنها را دیدی آتش خداوند شو تا از تو حرارت محبّت پروردگار عزیز کریمت را بیابد. [↑](#footnote-ref-4)
5. مضمون بیان مبارک به فارسی: حمد خدایی را که بندهء خدمتگزارش را به بیان دوستانش مسرور ساخت. [↑](#footnote-ref-5)
6. در این بخش از مقالهء محقّقانهء جناب دکتر منوچهر سلمان‌پور، با عنوان "مفاهیم نار در آثار حضرت بهاءالله" که در دفتر دوم سفینهء عرفان، صفحات 31 الی 49 درج شده نیز استفاده شده است. [↑](#footnote-ref-6)
7. ادعیه محبوب، ص47 (طبع طهران، ص43) – اصل آتش (جهنّم) عبارت از انکار کردن آیات الهی و مجادله کردن به آنچه که از نزد او نازل می‎شود و انکار کردن به موجب آن و کبر و غرور ورزیدن علیه آن است. [↑](#footnote-ref-7)
8. اقتدارات، ص263 – مضمون به فارسی: کسانی که غفلت نمایند از اهل جهنّم هستند و کسانی که ایمان آورند از اهل بهشتند. [↑](#footnote-ref-8)
9. لوح سحاب، آثار قلم اعلی، ج1، نشر کانادا، ص143 – مضمون به فارسی: کسانی که عهد و پیمان خداوند را بشکنند بادهای عذاب آنها را فرا گیرد و به سودی مسکن خود را در جهنّم خواهد دید. چه بد است منزلگاه هر متکبّر ستمگری. [↑](#footnote-ref-9)
10. همان، ص305 – کسانی که غفلت کنند در گمراهی و دور از خدایند؛ آنها به زودی خود را در جهنّم خواهند دید؛ به درستی که انیس آنها آتش افروخته است. [↑](#footnote-ref-10)
11. همان، ص411 – مضمون به فارسی: ستمگرانی را که خدای را گذاشته‎اند و اوهام را پروردگار خود قرار داده‌اند، رها کن که آنها اهل جهنّم هستند. [↑](#footnote-ref-11)
12. اشاره به آیۀ قرآن (عبس (80)، آیات 43-40) در وصف کفّار است: "وجوهٌ یومئذٍ علیها غبرةٌ تَرهَقُها فَتَرَةٌ اولئک هُمُ الکَفَرةٌ الفَجَرَة" (مضمون به فارسی، از بهاءالدّین خرّمشاهی: در چنین روز بر چهره‌هایی غبار باشد؛ تیرگی آنها را فرو گیرد؛ اینان هان کافرکیشان نافرمانند.) [↑](#footnote-ref-12)
13. اشاره به آیۀ قرآنی (مطفّفین (83)، آیۀ 21) در وصف اهل بهشت است: "إنّ الأبرار لَفی نعیم؛ علی الأرائک ینظرون تَرِفُ فی وجوههم نضرة النّعیم" (مضمون به فارسی از بهاءالدّین خرّمشاهی: بی‎گمان نیکان در ناز و نعمت [بهشتی]اند؛ بر اورنگها [نشسته‌اند و] می‌نگرند؛ در چهره‌هایشان خرّمی ناز و نعمت را باز می‌شناسی.) [↑](#footnote-ref-13)
14. این مطلب در جواهرالاسرار (آثار قلم اعلی، طبع طهران، ج3، صص 2-61) درج شده است. [↑](#footnote-ref-14)
15. آثار قلم اعلی، ج4، ص31 – مبادا آنچه را که خداوند برای تو خواسته ضایع کنی و مبادا از آتش محبّت افسرده شوی؛ پس نسبت به کسانی که کفر گفتند و شریک برای خدا تراشیدند، به نفس خود شعلهء فروزنده باش و برای کسانی که محبّت خدای را در دل و جان دارند رحمت باش؛ برای دشمنان خدا شمشیر خدایی باشد و برای احبّایش نعمت خدای. پس خود را از هم‌نشینی اعراض کنندگان حفظ کن و از آنها دوری نما و از هیچکس مترس و در دژ نگهدارند بمان. [↑](#footnote-ref-15)
16. – مضمون: شمشیر حکمت از گرمای تابستان گرم‌تر و از شمشیر آهنی تیزتر است. [↑](#footnote-ref-16)
17. کتاب مبین، خط زین‎المقرّبین، ص358 / آثار قلم اعلی، ج1، نشر کانادا، ص393 – مضمون به فارسی: بگو شمشیر عبارت از ذکر من است و نیزه عبارت از زبان؛ این دو را به اجازهء من خارج کن سپس به کمک آنها به نصرت خداوند بخشنده بین مردمان مشغول شو. نازل کنندهء آیات اینگونه به تو امر کرد. قسم به جانم که شمشیر کلام تیزتر از شمشیر آهنی است. بدانید ای صاحبان بینش‌ها. [↑](#footnote-ref-17)
18. مضمون بیان عربی: اینچنین الفت می‎دهد خداوند بین دلهای کسانی را که وارسته شده به سوی او روی آورده‎اند و به آیاتش ایمان دارند و از چشمهء فضلی که به دستها عزّت می‌بخشد می‌نوشند. [↑](#footnote-ref-18)
19. مضمون: پس زمانی که در صور دمیده شود، هیچ نسبتی بین بندگان وجود نخواهد داشت. [↑](#footnote-ref-19)
20. جواهرالاسرار، آثار قلم اعلی، ج3، صص 66-64 – و امّا کلام او که می‎گوید «از دهانش شمشیر دو دمه خارج می‎شود» پس بدان که شمشیر چون وسیلهء بریدن و جدا کردن است و از دهان پیامبران و اولیا خارج شود بین مؤمن و کافر را جدا می‌کند و عاشق را از معشوق مجزّا می‌سازد. بدین لحاظ است که به این اسم نامیده شده است و مقصودش جز این قطع کردن و جدا ساختن نبوده است. مثلاً نقطهء اوّلیه و خورشید بی‌آغاز (مشیت اوّلیه) در زمانی که اراده نماید که مردمان را به اجازه خداوند در صحرای محشر جمع کند و آنها را از گورهای نفسشان بلند نماید و بین آنها جدایی اندازد تا به آیه‎ای از سوی خداوند سخن بگوید و این آیه بین حق و باطل را از حالا تا روز رستاخیر جدا می‌کند و کدام شمشیر تیزتر از این شمشیر و کدام شمشیر برّانی تیزتر این این شمشیر برّان خداوندی است که هر نسبتی را قطع می‌کند و به این وسیله بین اقبال کننده و اعراض کننده و بین پدر و پسر و بین خواهر و برادر و عاشق و معشوق جدایی می‌اندازد. زیرا هر کسی به آنچه که نازل شده ایمان آورد مؤمن است و هر کس روی برگرداند کافر است و جدایی بین این مؤمن و این کافر آشکار می‌گردد به طوری که در روی زمین ابداً با یکدیگر معاشرت نمی‌کنند و جمع نمی‌شوند و همین موضوع در مورد پدر و پسر مصداق دارد و به درستی که اگر پسر ایمان آورد و پدر منکر شود، بین آنها فصل می‌اندازد و ابداً هم‌نشینی نمی‌کنند بلکه مشاهده می‌کنی که پسر پدر را به قتل می‌رساند و برعکس. پس هر آنچه را که ذکر کردیم و توضیح دادیم و تفسیر کردیم بفهم و به درستی که اگر به دیدهء یقین نگاه کنی مشاهده می‌کنی که این شمشیر خدایی بین اصلاب هم جدایی می‌اندازد اگر شما بدانید و این از کلمهء جدایی است که در یوم فصل و جدایی ظاهر می‌شود اگر مردم در ایّام پروردگارشان به یاد آورند بلکه اگر دیدهء تو دقّت نماید و قلبت رقیق باشد هر آینه مشاهده خواهی کرد که تمام شمشیرهای ظاهری که همیشه کفّار را می‌کشند و با گناهکاران مبارزه می‌کنند از این شمشیر باطنی خدایی ظاهر می‎شوند. [↑](#footnote-ref-20)
21. مجموعه الواح، ص357 – مضمون به فارسی: بگو ای مردم قهر خداوند برای دشمنانش و رحمت او برای احبّایش باشید و نباشید از کسانی که رطوبت نفس و هوی بر آنها غلبه می‌کند و اثری از مردی و زنی در آنها باقی نمی‌ماند و از جمله هلاک شوندگانند. [↑](#footnote-ref-21)
22. آثار قلم اعلی، ج4، ص10 – بگو از جماعت انسانها قسم به خداوند که مظهر قَدَر در این نظرگاه بزرگ به زینتی ظاهر شد که دلهای هر فرد صاحب هوش و بینشی متحیّر ماند. بگو ای جماعت مشرکان به کدامین جهت فرار می‌کنید؟ قسم به خداوند که برای هیچ کس گریزگاهی نیست مگر به این که از آنچه که نزد اوست گسسته گردد و به این ریسمان روشن نورانی بچسبد. بگو قسم به خداوند که او آیت بزرگ خداوند در میان شما و جمال خداوند بین شما است و او راز سرپوشیده و قهر خداوند برای مشرکان است و قهر او بسیار سخت و بسیار تلخ است. بگو به وسیلهء او خداوند عذاب می‌دهد کسانی را که اوّل آیات الهی و سپس قَدَر را مردود شمرند. بگو پس فرار کنید به سوی خداوند، پروردگارتان و شریک برای او نتراشید و به درستی که مکان ثابت و محلّ استقرار نزد من است. [↑](#footnote-ref-22)
23. رهایی، ص50 – مضمون به فارسی: این کتابی است که احبّای الهی در آن ذکر می‌شوند ... ای مردم آتش خداوند و قهر او سپس آذرخش و عذاب او برای کسانی باشید که کفر گویند و شریک بهر خدای تراشند؛ پس نور خدا و رحمت او بر یکتاپرستان شوید و مبادا از کسی از شما فسادی ظاهر شود. تقوای واقعی الهی پیشه کنید و از نیکوکاران باشید و در نهایت درجهء پاکی و تنزیه باشید به طوری که از شما آنچه که خواست خدا است ظاهر شود و به درستی که این امر من است بر شما اگر عمل نمایید؛ و باشید در امر اخلاق در جایگاهی که هیچکس از شما اندوهگین نشود شاید به این تردید به خداوند در روزی در سایه‌هایی از ابرهای آشکار می‌آید حزنی وارد نشود؛ از کارها بهترینشان را انجام دهید پس توکّل کنید به خدایی که پروردگار بخشندهء مهربان شما است و تعدّی نکنید بر کسی از مردمان از هر مذهبی که باشند مگر بعد از حکم او و به درستی که او جدایی می‌اندازد بین حق و باطل و او بهترین جدایی اندازندگان است... بگو ای مردم بین مردمان عدالت خالص پیشه کنید به طوری که هرگز از شما خیانت و دشمنی و غیبت و کینه و فتنه و ستمگری ظاهر نشود تا که پرچم‎های هدایت بین مردمان باشید و به درستی که این است نصرت شما برای پروردگارتان و توجّه شما به آفریننده‌تان و نزدیک شدن شما به خداوندی که پادشاه مقتدر و عزیز است و در زمین هیچ نصرتی بزرگتری از این نیست زیرا به این وسیله شجره [اصل مظهریت الهیه] و شاخه‌های بزرگ و کوچک و برگهایش [بندگان و مؤمنان به او] رشد می‌کنند و ترقّی می‌کنند اگر شما از آگاهان باشید. زیرا به این وسیله قلوب کسانی که کفر گفتند و شریک برای خدا تراشیدند و از منکرین بودند اطمینان می‎یابد و وقتی اطمینان یافتند به شما نزدیک می‎شوند و با شما هم‌نشین می‌گردند پس آنگاه از آیات خداوند عزیز توانا به گوششان برسانید و اگر از شما عملی ظاهر شود که قلوب از آن در گریز است، دیگر با شما نخواهند نشست تا به آنچه که به حق از آیات خداوند بلندمرتبهء بزرگ بر شما نازل شده اطّلاع یابند یا به هدایت شما راهنمایی گردند یا صراط الهی را که بین شما است بشناسند و راه نیکوکاران را بپیمایند. تمام این، آن چیزی است که خداوند به آن شما را موعظه می‌کند در کتاب؛ حتماً وعظ و امر و نصیحت و حکم خدا را پیروی کنید و از پیروی کنندگان باشید. [↑](#footnote-ref-23)